

هادی نجفی

{استاد سطح عالی حوزه}

تحلیلی بر تنقیح مناط و رابطه آن با مناسبات حکم و موضوع

چکیده

برای توسعه احکام شرعی به موضوعات نوظهور، راهکارهای متعددی وجود دارد. برخی از آنها به طور مستقیم به نص و الفاظ آن مستند است و برخی دیگر به دلالت مستقیم لفظی، مستند نمی‌باشند و در راستای تنقیح مناط مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرند. در این نوشتار پس از تبیین معنای تنقیح مناط و برخی عناوین مرتبط با آن به نقد و بررسی آرای اصولی که در این راستا شکل گرفته، پرداخته شده است.

کلیدواژه:

تنقیح مناط، الغای خصوصیت، مناسبات حکم و موضوع

و براساس اصل جریان حکم هنگام وجود علت، حکم وارده را به سایر موضوعات واجد آن وصف توسعه میدهد.^۱

اهمیت پدیدهای به نام تنقیح مناط به اندازه‌های است که برخی بزرگان، استنباط و اثبات بسیاری از احکام کلی شرعی را مرهون آن دانسته‌اند.^۲ الغا و کنارگذاشتن خصوصیت زن و مرد در بسیاری از تکالیف وارده، نادیده گرفتن وصف مایع بودن و امثال آن در بحث حرمت خمر، لحاظ نکردن حیثیت شغل در حکم کثیر السفر، عدم توجه به نوع معامله در جریان حکم لزوم اجتناب از غرر، نادیده گرفتن نژاد، محل و جغرافیای خاص در بسیاری از احکام، در نظر نگرفتن نوع تکلیف نسبت به حکم معذرت جاهل و... نمونه‌هایی از اجرای طریقه تنقیح مناط و الغای خصوصیت می باشد.

۱-۱- نسبت تنقیح مناط و الغای خصوصیت
از برخی عبارات فقهاء، یکسانی تنقیح مناط و الغای خصوصیت و از برخی دیگر تفاوت این دو به دست می‌آید^۳ به این بیان که در الغای خصوصیت، صرفاً الغا و حذف اوصاف موضوع که ارتباطی با حکم ندارند انجام می‌پذیرد بدون آنکه نتیجه آن، تعیین و تشخیص علت باشد؛ اما در تنقیح مناط، دستیابی به علت حکم لازم است. شاید بتوان گفت طبق تعریف معروف تنقیح

اندیشه تبعیت احکام از مصالح و مفاسد به عنوان یک پیش فرض مسلم، سرلوحه آرای اندیشمندان شیعه قرار گرفته است. متفرع بر این مسلک کلامی، اگر علت حکم که پدیدآور آن مصالح است به شکل قطعی کشف گردید، آنگاه به وجود این علت در برخی موضوعات که در متن ادله سخنی از آنها به میان نیامده است پی برده شد؛ تعمیم حکم به آن موضوعات به منظور تأمین، تکمیل و تثبیت مصالح مزبور، ضروری می باشد. رسیدن به این مرحله به شیوه‌ها و راهکارهایی نظیر «تنقیح مناط» و ابزارهایی همانند مناسبات حکم و موضوع، نیاز دارد.

۱- تنقیح مناط

تنقیح مناط طبق آنچه در برخی نوشته‌ها آمده، عبارت است از پیرایش و کنارگذاشتن اوصاف غیر موثر در صدور حکم برای موضوع به منظور کشف وصف و علت واقعی حکم به این بیان که مجتهد و مستنبط حکم پس از احصاء و در نظر گرفتن اوصاف و شرایط موضوع مذکور در کلام غیر منصوص العلة شارع، به بررسی و واکاوی یکایک آنها می‌پردازد و با پالایش و کنار گذاشتن اوصافی که به طور قطع منشأ صدور حکم نمی‌باشند، نهایتاً به وصف و علتی که مناط حکم برای موضوع مذکور در کلام است دست می‌یابد

ظاهر کلام و دخیل ندانستن آنها در موضوع حکم نیاز دارد. از این اقدام به «الغای خصوصیت» تعبیر می‌شود.

به عنوان مثال، در گزاره‌های «اصاب ثوبی دم رعاف»،^۵ «اذا لم یدر فی ثلاث هو اوفی اربع»^۶ و «فَاسْعَوْا إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ»^۷، توسیع احکام مزبور به غیر «خون بینی»، «رجل شک» و «بیع» با الغای خصوصیت انجام می‌گیرد.

این الفا گاه ره آورد تناسب حکم و موضوع است که یک قرینه داخلی محسوب می‌شود و گاه با اتکای به قرینه خارجی مانند اجماع انجام می‌گیرد. روایات فراوانی نیز از ائمه علیهم السلام صادر شده است که در آنها آیات قرآنی، براساس الغای خصوصیت - جهت توسیع حکم - مورد بهره‌برداری قرار گرفته‌اند، به عنوان مثال:

۱- از امام صادق علیه السلام درباره یک پرنده اهلی که در حرم داخل شده بود، سؤال شد، فرمودند: «لَا يُمَسُّ لَانِ اللَّهِ تَعَالَى يَقُولُ: مَنْ دَخَلَ كَانْ آمَنًا»^۸ با اینکه این آیه به حسب مدلول لفظی، مختص به ذوی العقول است اما امام علیه السلام با اعمال مناسبات حکم و موضوع، آن را تعمیم دادند و حکم مذکور را به خاطر کرامت بیت الله الحرام دانستند، نه به لحاظ خصوصیت شخص داخل شونده در حرم.

مناطق، در هر تنقیح مناطی الغای خصوصیت هم هست، اما هر الغای خصوصیتی همراه با تنقیح ملاک حکم نیست. به این صورت که در برخی نمونه‌های آن با حذف قیود و خصوصیات مورد نص، حکم تعمیم می‌یابد بی‌آنکه علت آن به دست آمده باشد. اگر ما در اصطلاح ترکیبی تنقیح مناط، واژه مناط را به معنای «موضوع حکم» بدانیم، این اصطلاح با الغای خصوصیت، یکسان است، اما اگر آن را به «علت حکم» معنا کنیم تعریفی متفاوت از الغای خصوصیت خواهد داشت.

ما با اعتقاد به اینکه تنقیح مناط، اعم از دو صورت تنقیح موضوع و تنقیح علت است^۹ الغای خصوصیت را نه به عنوان یکی از راههای تعمیم حکم، بلکه به عنوان مرحله‌ای از فرایند تنقیح مناط و توسیع حکم، مورد بحث و بررسی قرار می‌دهیم.

۱-۱-۱- الغای خصوصیت

در مواجهه با ظاهر دلیل شرعی که در آن برای موضوعی حکم صادر شده است، این تصور حاصل می‌شود که حکم مزبور، برای آن موضوع از آن جهت که دارای قیود و خصوصیات انحصاری هست جعل شده و منحصر به آن موضوع خواهد بود؛ بنابراین تعمیم آن حکم به برخی دیگر از موضوعات، در قدم اول به اهمال خصوصیات مستفاد از

۲- از آن حضرت درباره کنیزی که پس از آزادی و ازدواج، صاحب دختری شود، سؤال شد آیا مولای سابق او با آن دختر می‌تواند ازدواج کند؟ امام علیه السلام با استناد به آیه «وَرَبَائِبُكُمُ اللَّاتِي فِي حُجُورِكُمْ»^۹ پاسخ منفی دادند.^{۱۰} استدلال آن حضرت پس از الغای خصوصیت از ربیبهای که در دامان مرد پرورش مییابد و تعمیم حکم مزبور به مطلق بنت همسر موطوئه به نکاح صحیح، صورت گرفته است.

دهها نمونه از این طیف روایات وجود دارد که مجموع آنها به عنوان دلیل بر حجیت اینگونه ظهورات عرفی محسوب می‌شوند.^{۱۱}

۲-۱-۱- شروط الغای خصوصیت

الغای خصوصیت، در زمره طیفی از عناوین پرکاربرد در فقه است که از کمترین تبیین و تحدید فنی برخوردار است. برخی آن را مرتبط به باب ذوق عرفی معانی روایات دانسته‌اند که فارغ از بحث و استدلال است.^{۱۲} همین رویکرد باعث شده است برخی دیگر از بزرگان از گرفتار شدن در دام قیاس و استحسان، به اسم الغای خصوصیت، ابراز نگرانی کنند.^{۱۳} دیدگاه‌های متفاوت در الفا و اثبات خصوصیت در مواردی از احکام فقهی، زمینه ساز پیدایش چنین دغدغه و نگرانیها شده است؛ به عنوان مثال: در فرمایش «ان رسول الله صلی الله

علیه و آله نهی عن بیع الغرر»^{۱۴} برخی از بزرگان با الغای خصوصیت از بیع، نهی مزبور را شامل سایر معاملات و قرارات غرری یا حداقل عقود مانند اجاره که در بسیاری از ارکانشان مشابه بیع هستند نیز می‌دانند^{۱۵}، اما برخی دیگر، این الغای خصوصیت را بعید دانسته‌اند.^{۱۶} در گزاره «اصاب ثوبی دم رعاف» عده‌ای با الغای خصوصیت از «دم رعاف» به سایر نجاسات مرطوب، تعدی کرده‌اند^{۱۷}، در حالی که این الفا از سوی برخی فقها مورد پذیرش قرار نگرفته است.^{۱۸}

این عنوان پرکاربرد، از دو جهت نیاز به بحث علمی برای ضابطه مندی و خروج از ابهام دارد، یکی بحث از منشاءهای الغای خصوصیت و دیگری شروط اعمال آن. در مورد منشاءهای آن به قرائن داخلی مانند مناسبات حکم و موضوع و ذکر علت در ذیل حکم و به قرائن خارجی مانند اجماع و سیره اشاره شده است.^{۱۹} البته فقها در اکثر استنادات خود به الغای خصوصیت، از ذکر خاستگاه آن صرف نظر نموده‌اند؛ همین عدم شفافیت، ضرورت تحقیقات فراگیر در این باب را دو چندان می‌کند.

اما در مورد شروط الغای خصوصیت، از لابلای متون فقهی و اصولی موارد ذیل به دست می‌آید:

۱- باید به عدم مدخلیت خصوصیت،

کالا، خلاف قاعده و اصل است و به دلیل خاص ثابت شده است و نمی‌توان آن را به غیر بیع تسری داد».^{۲۵}

۳- مورد الغای خصوصیت، از امور تبعدی محض نباشد^{۲۶} به همین دلیل برخی بزرگان، حکم مس میت را برای مس اجزای منفصل از بدن جاری ندانسته‌اند؛ زیرا احکام میت به انسان، تبعدی است و مجالی برای الغای خصوصیت عرفی در آن نیست.^{۲۷}

۴- بین موضوعات مذکور و نامذکور در دلیل شرعی، فرق جوهری و اساسی نباشد.^{۲۸}

۵- موضوع غیرمذکور، از جهت ملاک، اضعف از موضوع مذکور نباشد. از باب مثال، نمی‌توان با الغای خصوصیت، حکم لزوم چهار شاهد برای اثبات زنا را به برخی معاصی نظیر سرقت و شرب خمر تعمیم داد، در نتیجه این دو موضوع در دایره اطلاق «وَأَشْهَدُوا دَوِّيَّ عَدْلٍ مِنْكُمْ»^{۲۹} باقی خواهند ماند.^{۳۰}

اهتمام به این شروط به این دلیل است که به همان میزان که مطلق گذاشتن عناوینی از این قبیل، حضور آنها را در عرصه توسیع احکام شرعی آسیب‌پذیر و خدشه‌دار می‌سازد، ضابطه‌مندی و مشروط‌سازی آنها به شروطی از این سنخ، عرصه را برای بهره‌وری صحیح آنها هموار می‌سازد.

قطع یا اطمینان حاصل شود. پایبندی به این شرط اساسی، راه الغای خصوصیت را از بیراهه قیاسات ظنی جدا می‌سازد. بسیاری از فقها با تأکید بر این شرط یادآور شده‌اند که دست برداشتن از ظاهر کلام مقیّد، به صرف احتمال اینکه ذکر قید از باب غالب باشد و غرض متکلم به آن تعلق نگرفته است، کافی نیست و مجرد احتمال خصوصیت، برای سقوط استدلال به عموم، کفایت می‌کند.^{۳۰}

به عنوان مثال برخی بزرگان در نقد برداشت حرمت کف زدن^{۳۱} از آیه «وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءً وَتَصْدِيَةً»^{۳۲} می‌فرمایند: انجام این عمل، عندالبیت آنهم به صورت صلاة مورد توبیخ قرار گرفته است و این جهات، دخیل در حرمت بوده است و خصوصیت مکان و جهت عمل چیزی نیست که بتوان به آسانی از آن الغای خصوصیت نمود، پس نمیتوان حکم مزبور را - بر فرض که حرمتی باشد - سایر موارد صوت و کف زدن تعمیم داد.^{۳۳}

۲- حکم وارده در دلیل، خلاف قاعده نباشد و گرنه به مورد آن اکتفا می‌شود و مجالی برای الغای خصوصیت در آن نخواهد بود.^{۳۴} به عنوان مثال، صاحب جواهر در مورد گزاره «تلف المبیع قبل قبضه من مال بايعه» می‌گوید: «ضمن بايع قبل از تسليم

۲-۱- تفاوت تنقیح مناط با تخریج مناط و

تحقیق مناط

علاوه بر اصطلاح رایج «تنقیح مناط»، دو اصطلاح دیگر «تخریج مناط» و «تحقیق مناط» که خاستگاه آنها اصول فقه اهل سنت است؛ در برخی نگاشته‌های بزرگان شیعه به چشم می‌خورد، در این مجال به توضیح آنها می‌پردازیم:

الف: تخریج مناط

مقصود از تخریج مناط همانگونه که تا حدودی از نام آن پیداست، استخراج و به دست آوردن مناط حکم شرعی برای تسری آن به سایر موضوعات واجد آن مناط است.^{۳۱} مانند اینکه مجتهدی علت ثبوت قصاص در قتل عمد را عدوانی بودن آن بداند و بر این اساس، حکم مزبور را به سایر جنایات عدوانی تسری دهد و حکم حرمت ربا در گندم را - به تصور اینکه به دلیل مکیل بودن آن است - به سایر مکیلات نیز تعمیم دهد، بی آنکه دلیل عقلی یا نقلی بر علیّت آن اوصاف اقامه شده باشد.

آنچه تعمیم حکم تحت این عنوان را با چالش جدی مواجه می‌سازد، ظنی بودن این تخریج است به گونه‌ای که آن را در زمره قیاسات منکور قرار داده است.^{۳۲} بلکه اگر در این تخریج، از فهم عرفی یا مقدمات قطعی بهره برده شود، می‌توان آن را به عنوان

اصطلاحی مرادف تنقیح مناط به کار برد.

ب: تحقیق مناط

مقصود از تحقیق مناط، تحقیق و بررسی برای یافتن علت مکشوف حکم، در سایر مصادیق و موضوعات مشابه است، برای اینکه پس از اثبات وجود علت در آنها، مشمول حکم برآمده از آن علت گردند.^{۳۳} تحقیق مناط، به این معنا مرحله پایانی تعمیم حکم و تطبیق موضوع کلی بر مصادیق است و طبیعتاً به عنوان طریقه‌ای برای کشف مناط حکم مورد بحث، واقع نمی‌شود.

۳-۱- آرای اصولی

درباره اینکه تنقیح مناط از مصادیق ظهور و دلالت عرفیه بوده و در آن پیدایش ظن، کافی و کارساز است یا اینکه از دایره ظهورات خارج بوده و پذیرش آن منوط به حصول قطع به مناط می‌باشد، سه دیدگاه قابل ارائه است و گرایش به هر یک می‌تواند تأثیراتی بر سرنوشت این پدیده داشته باشد.

۱-۳-۱- دیدگاه ضرورت قطع

این دیدگاه که اجرای تنقیح مناط را منوط به حصول قطع به مناط می‌داند،^{۳۴} میتواند کاربرد تنقیح مناط را به اندازه فراوانی کاهش دهد؛ زیرا رخداد حالت قطع به ملاکات احکام، در بسیاری از موارد دشوار و ناممکن می‌باشد.

برخی طرفداران این اندیشه نوشته اند:

نمیدانند. با توجه به مباحثی که پیش از این در تبیین و تصویر جایگاه این عناوین در فرآیند توسیع احکام گذشت، و نیز مطالبی که در تثبیت دیدگاه سوم خواهد آمد، ایراد این گفتار آشکار خواهد شد.

۲-۳-۱- دیدگاه کفایت ظن

این دیدگاه که دایره وسیعتری پیش روی تنقیح مناط میگذراید و کاربرد آن را برای توسیع احکام شرعی، گسترش می دهد؛ تنقیح مناط را از باب عمل به ظاهر دلیل و نتیجه آن را از مدالیل لفظی کلام می داند که ظن ظهوری در آن کفایت میکند.^{۳۶}

یکی از طرفداران این اندیشه در مقام پاسخگویی به برخی اشکالات و ظاهراً با هدف جمع و سازش بین دو دیدگاه اشتراط قطع و اکتفای به ظن در تنقیح مناط، چنین نگاشته است:

«در اینجا، ممکن است با این پرسش مواجه شویم که چگونه از یک سو، وجه حجیت تنقیح مناط، استظهار و تمسک به ظواهر است که از ادله ظنی محسوب میشود و از سوی دیگر، آنچه در این باب مورد نظر است قطع به مناط بوده و چگونه این دو امر با هم قابل جمع می باشد؟ میتوان در پاسخ گفت اگر چه از دیدگاه مشهور، ظواهر از دلالتهای ظنی شمرده میشود و ره آورد استظهار چیزی جز ظن به

«نکته بایسته ذکر و شایسته تأکید در این مقام، لزوم تفکیک بین دلالت حاصل از «مناسبت حکم و موضوع» - که از مصادیق دلالت ظنی ظهور و مفهوم توسعه یافته دلیل است - و دلالت حاصل از «تخریج مناط»، «تنقیح مناط» و «الغای خصوصیت» - که نوعی هدایت است، نه دلالت و کشف و نه فهم و قیاس از یک موضوع به موضوع دیگر بوده و در گرو قطع مستنبط است - می باشد. مراجعه به متون فقهی و غیر فقهی میرساند که این تفکیک با همه ضرورتی که داشته، گاه صورت نگرفته و آمیختنی ناصحیح را باعث گردیده است. این آمیختن ناصحیح باعث گردیده تا اقتضای تخریج و تنقیح مناط و الغای خصوصیت که دایر مدار قطع است، به مثل مناسبت حکم و موضوع سرایت داده شود و در جایی که قطع لازم نیست، بر ضرورت وجود آن اصرار شود و بالعکس، اقتضای مناسبت حکم و موضوع به تخریج و تنقیح مناط و الغای خصوصیت نسبت داده شود و بی جهت در مقام لزوم یقین، به ظن ظهوری اکتفا شود».^{۳۵}

در این سخن همانگونه که ملاحظه شد، نویسنده با اعتقاد به یکسانی اصطلاحات تخریج مناط، تنقیح مناط و الغای خصوصیت و تفاوت آنها با مناسبت حکم و موضوع، در آن عناوین سه گانه حالتی جز قطع را پاسخگو

مدلول نخواهد بود، ولی با توجه به قطعی بودن حجیت ظواهر - براساس ادله قطعی همچون سیره عقلا - توصیف نمودن تنقیح مناط به قطعیت، خالی از هرگونه اشکال است و منافاتی با ظنّی بودن مدلول ظواهر ندارد».^{۳۷}

این پاسخ نمیتواند مورد پذیرش واقع شود؛ زیرا نتیجه آنچه نویسنده از باور مشهور اصولیان ترسیم نمودند این است که در بحث ظواهر میتوان به ظن نوعی اکتفا کرد، لکن باید دانست چنین ظنی با حفظ رتبه و ماهیت و با وصف عدم وصول به مرتبه قطع، مورد تأیید برخی ادله قطعی قرار گرفته است و از آن به «ظن معتبر» یاد میشود و نباید بین جایگاه معتبر و معتبر خلط نمود. بالأخره اینکه این ظن معتبر، غیر از حالت قطع و یقین است که از سوی برخی بزرگان در تنقیح مناط حکم، لازم دانسته شده است.

۳-۱- دیدگاه تفصیل

به نظر میرسد عناوین تنقیح مناط و الغای خصوصیت در وادی اتکای به ظن و قطع، حالتی غیر مستقر دارند. گاه از سنخ ظهور و مدلول لفظی و گاه از سنخ درک و کشف عقلی میباشند و این به منقحات و ابزار بستگی دارد که در راستای تنقیح مناط بکار گرفته میشود؛ در نتیجه، برخی بزرگان منقح مناط را گاه اجماع دانسته‌اند که یک دلیل شرعی

قطعی است و گاهی ظهور نص که فراتر از ظن را اقتضا نمیکند.^{۳۸} و برخی دیگر بر پذیرش تنقیح مناط اطمینانی اصرار ورزیده‌اند،^{۳۹} یا به صورت کلی، تعدی حکم را منوط به یکی از دو شکل تنقیح مناط قطعی یا ظنی مستند به لفظ دانسته‌اند^{۴۰} و تعابیری مانند «تنقیح مناط قطعی» و «تنقیح مناط لفظی» را به کار برده‌اند.^{۴۱}

به طور کلی تنقیح مناط با فرایندی به نام «الغای خصوصیت» تحقق مییابد. لکن برای طیّ این فرایند به ابزارهایی نیاز دارد که از آنها به «مناسبات حکم و موضوع»، «استقراء»، «سبر و تقسیم» و ... تعبیر میشود. با این بیان، سرّ یکسان دانستن برخی از این عناوین اصولی با دیگری و تأکید بر بازگشت بعضی از آنها به برخی دیگر که در نوشته‌های عده ای از بزرگان به چشم میخورد،^{۴۲} آشکار میگردد.

تثبیت عینی آنچه گفته شد را در نمونه فقهی ذیل پی می گیریم:

دلالت صحیحه «و اذا لم یدر فی ثلاث هو او اربع و قد احزر الثلاث قام فاضاف الیه اخرى و لاشئ علیه ولا ینقض الیقین بالشک»،^{۴۳} بر حجّیت استصحاب به طور مطلق - بی آنکه در صدور آن خصوصیتی برای مورد شک در رکعات در نظر گرفته شده باشد - ره‌آورد تنقیح مناط بوده که به دو

روش اجرا شده است:

تحلیل مفاد حدیث: به این بیان که از اسناد «نقض» به «یقین» استفاده میشود که یقین از آن جهت که حالتی مبهم و مستحکم است نباید نادیده و نقض گردد، بیآنکه برای مورد یقین و شک، دخلی برای این حکم باشد؛ بنابراین نمازگزار شاگ در رکعت چهارم، یقین خود را از آن جهت که یک اعتقاد جزمی است نباید با شک از این جهت که امری موهون است خدشه دار کند، نه به این اعتبار که یقین به خصوص رکعت چهارم تعلق گرفته است. از این استفاده و برداشت که از نفس الفاظ و بدون بهره‌گیری از قرائن بیرونی است، «به مناسبت حکم و موضوع» تعبیر میشود.

اتکای به قرائن خارجی: به این صورت که با استقرا و تطبیق سایر مواردی که در آنها به روا نبودن نقض یقین حکم شده است - نظیر روایات وارده درباره طهارت حدیثه،^{۴۴} خبثیه^{۴۵} و ... - عموم حکم مذکور و اختصاص نداشتن آن به صلاة به دست می‌آید.^{۴۶}

این دو شیوه، مؤید آن است که «مناسبت حکم و موضوع» و «استقراء» مانند «عقل» و «اجماع» از ابزارهای تنقیح مناط به شمار می‌آید و بر اساس قطعی یا ظنی بودن هر یک، برای تنقیح مناط ارزشگذاری میشود.

۲- مناسبات حکم و موضوع

در مقام ثبوت، احکام شرعی با موضوعات خود تناسب دارند وگرنه هر حکمی می‌توانست بی‌جهت متوجه هر موضوعی شود^{۴۷} و حال آنکه شریعت حکیم اسلام از این پیرایه به دور می‌باشد. در فقه شیعه، اصطلاح «مناسبات حکم و موضوع»، بر پایه این پیوند شکل گرفته است. کشف این تناسب، با اتکا به سنجه ارتکازات عرفی در برخی احکام امکان‌پذیر می‌باشد.

با پیجویی متون فقهی به دست می‌آید که فقهای عظام پس از کشف مناسبات حکم و موضوع، گاه آن را در جهت تعمیم حکم و گاه در جهت تقیید آن^{۴۸} و گاه برای فهم مدلول دلیل^{۴۹}، بکار گرفته‌اند. شرح کاربرد تعمیمی فهم مناسبات حکم و موضوع که مقصود این نوشتار بوده، به این بیان است که گاهی حکم شرعی در لسان دلیل، به موضوع خاص تعلق گرفته، اما عرف با بهره‌گیری از مناسبات میان حکم و موضوع، حکم را فراتر از موضوع مذکور می‌یابد و آنرا به سایر موضوعات هم عرض سرایت می‌دهد.

آنچه در اینجا مطمح نظر بوده، نوعی دلالت لفظی است که با اتکای به قرائن و قوانین عمومی برآمده از تجربه‌ها و ارتکازات عرفی به دست می‌آید.^{۵۰} در واقع این، یه نوعی استظهار و تبادر معنائی است که در مرحله مدلول تصدیقی کلام، برای عرف آگاه

به مجموعه احکام شریعت رخ میدهد و این تبادر به گونهای است که شکست ظهور اولی کلام و شکل گیری ظهور ثانوی را به دنبال دارد.

البته باید توجه داشت که در بحث الغای خصوصیت برآمده از مناسبات حکم و موضوع و امثال آن، سخن از فهم عدم خصوصیت است^{۵۱} نه صرف عدم فهم خصوصیت مورد که برخی گمان کرده اند؛^{۵۲} زیرا در صورت دوم کلام بر ظهور اولیه خود که تعلق حکم به موضوع و مورد خاص استفاقی می باشد و ظهور ثانوی برای آن شکل نگرفته است تا فقیه بتواند براساس آن به توسیع حکم روی آورد.

همچنین باید دانست که در این باب سخن از کشف قطعی ملاک حکم نیست، بلکه مدعا آن است: براساس فهم عرفی، از مناسبات حکم و موضوع کشف میگردد که موضوع واقعی حکم، فراتر از آن چیز است که در متن دلیل آمده و ذکر موضوع وارده در کلام به دلایلی مانند اهمیت، رواج و غلبه آن، خفای مصداقیت آن برای علت، مورد سؤال واقع شدن و یا از باب نمونه و مثال است، بیآنکه به معنای نفی حکم از سایر موضوعات هم عرض باشد.^{۵۳}

البته واضح است که تعمیم حکم بر اساس مناسبات حکم و موضوع و سایر

راهکارهای مشابه، علاوه بر پیدایش ظهور کامل، مشروط به این است که نتیجه آن با نصوص و اصول قطعی منافعی نباشد. به عبارت دیگر بر فرض شکلگیری چنین ظهوری، عدم تعارض آن با ظهوری اقوی یا دلیل قطعی دیگر، شرط نهایی لحاظ و پایبندی به آن است.

۲-۱- نمونه های فقهی

اینک به چند نمونه از دهها فتوای فقهی که با استناد به فهم عرفی مناسبات حکم و موضوع صادر گردیده است، اشاره میشود:

۱- محقق اصفهانی مینویسد:

«آنچه که مقتضای مناسبت حکم و موضوع بوده، این است که اگر سفر موجب قصر، به عنوان عمل و شغل انسان محسوب شود، اتمام [صلاة] در آن لازم می باشد؛ نه اینکه اگر فعلی حرفه او شد در سفر برای آن، اتمام واجب است. پس نباید برای حکم مذکور منتظر صدق عناوین مکاری و خطاب [و امثال آن که در روایات آمده است] ماند، بلکه وقتی عناوینی که قوامشان به سفر بوده شغل او گردیدند، اتمام لازم است [بی آنکه حیثیت شغلی او در حکم دخیل باشد].»^{۵۴}

۲- سید محسن حکیم در مسأله عدم جواز وجود حایل بین مأمومین، چنین نگاشته است:

باب منصوص العلة یا عنوان دیگری برشمرده است،^{۵۸} این بدان معناست که گاهی ممکن است این عناوین در عین تفاوت مفهومی، دارای مصداق و مورد واحد باشند. توجه به این مطلب از یکسان انگاری و خلط معنایی این عناوین جلوگیری مینماید.

۳-۲- وجه حجیت

همانطور که گفته شد فهم ناشی از مناسبات حکم و موضوع، نوعی استظهار و تبادر معنایی است که باعث رخ بر بستن ظهور بدوی کلام و به بار نشستن ظهور ثانوی آن میگردد و در نهایت به حجیت آن بر اساس اصالت ظهور میانجامد. برخی بزرگان با اعتقاد به صلاحیت مناسبات عرفی برای استظهار از نص نوشته اند:

«تأثیر مرتکزات و مناسبات عرفی بر استدلال فقهی گاه به اندازه ای است که به نصوص شرعی، ظهوری عرفی میبخشند و آن را گسترده تر یا تنگ تر از مدلول صرف لغوی آن میسازند، یا ظهور نهایی کلام را تغییر میدهند؛ و در نتیجه حجیت این نصوص نه بر اساس ظهور لغوی آنها، بلکه بر اساس قانون حجیت ظهورات عرفی خواهد بود... از این رو ناگزیر باید از مناسبات و مرتکزات عرفی یا عقلایی، چنان ظهور و دلالت فعلی آشکاری در نص شرعی که میخواهیم بدان

«مقصود مطلق حایل است، گرچه مانع مشاهده صف جلو نگردد؛ زیرا به قرینه مناسبت حکم و موضوع به دست میآید: آنچه که مانع بوده، عبارت است از انفصال نمازگزاران و عدم صدق وصف اجتماع آنها در نماز، چه امکان مشاهده باشد یا نباشد؛ و اگر حایل موجب تفرق نمازگزاران نگردد و با اجتماع آنها منافعی نباشد به صحت جماعت آسیب نمیزند، گرچه مانع از مشاهده باشد».^{۵۵}

۳- حضرت امام خمینی در تبیین مفاد نبوی «المؤمنون عند شروطهم»^{۵۶} میفرماید: «الغای خصوصیت از شروط ضمنی [که روایت ظهور در آن دارد و توسعه آن] به شروط ابتدایی، بلکه به مطلق قرار و مدار مؤمن، بعید به نظر نمیرسد. عرف با فهم مناسبات حکم و موضوع از این روایت میفهمد آنچه که مؤمن به آن ملزم است، عبارت از مطلق قرار او بدون دخالت عنوان «شرط» در این حکم می باشد؛ در نتیجه، ضمنیت، ابتدائیت، شرط و سایر قرارها و عهود مؤمن در حکم این روایت یکسانند».^{۵۷}

پس از ذکر این نمونه‌های فقهی، یادآوری این مطلب مهم به نظر میرسد که گاهی فقیهی با استناد به فهم مناسبت حکم و موضوع به توسیع مدلول دلیلی روی آورده است و فقیه دیگری، توسعه همان دلیل را از

استناد کنیم؛ حاصل آید که بتوان همچون ظهور و دلالت لفظی در دلیل شرعی بر آن تکیه کرد».^{۵۹}

در پایان یادآور میشود که تثبیت مناسبات حکم و موضوع، در زمره منقحات مناط از آن جهت است که به عنوان ابزار در خدمت تنقیح مناط قرار گرفته و این نگرش، منافی این نیست که در برخی احکام، مفاد توسعه یافته برآمده از مناسبات حکم و موضوع را به دلالت مستقیم نص هم نسبت داد. و آن را در زمره دلالت های لفظی به حساب آورد. گویا برخی بر اساس همین نگاه، تعبیر «تنقیح مناط لفظی» را به کار برده‌اند.

نتیجه و پیشنهاد

پذیرش مبنای تبعیت احکام شرعی از ملاکات و پردازش مفاد اسناد ملفوظ بر اساس آن، گاه چندین موضوع آواره و سرگردان را زیر چتر یک حکم می‌نشانند و اینجاست که فقیه جامع نگر، با رویکرد فروع و تفریعی خود به توصیه راهبردی «علینا القاء الاصول و علیکم التفریع»^{۶۰} جامه عمل می‌پوشاند. برای توسیع احکام شرعی به خارج محدوده آنها، راهکارهای عدیده ای وجود دارد و هر یک از آن‌ها در جای خود حائز اهمیت است، اما در این بین تنقیح مناط به معنای عام تنقیح علت و تنقیح موضوع می‌تواند نقش بی‌بدیلی در کشف احکام

موضوعات نوظهور ایفا نماید. گستره کارایی تنقیح مناط آنگاه بیشتر رخ می‌نماید که طبق آنچه در این نوشتار به اثبات رسید، علاوه بر قطع، کارایی اطمینان و ظن در عرصه کشف مناط را بپذیریم. بررسی‌ها نشان می‌دهد فقهای شیعه در ادوار مختلف با اتکای به پدیده تنقیح مناط به نتایج بدیع و نو از روایات دست یافته‌اند و حکم بسیاری از مسائل جدید عصر خویش را به دست آورده‌اند، بی‌آنکه در استنباط خود از دایره شریعت خارج شده باشند. در این عصر نیز، حکم بسیاری از موضوعات جدید را می‌توان در پرتو این راهکار مهم استنباطی به دست آورد.

به عنوان نمونه به دو مسأله نوظهور در عصر حاضر اشاره می‌گردد:

۱- فتوای حرمت نگهداری و بکارگیری سلاحهای کشتار جمعی که از سوی امام خامنه‌ای صادر گردیده، تابع برخی اسناد روایی می‌باشد که با تنقیح مناط مورد بهره برداری قرار گرفته است. به این بیان که در روایتی امام علی علیه السلام می‌فرماید: «ان النبی صلی الله علیه و آله وسلم نهی ان یلقى السّم فی بلاد المشرکین»^{۶۱}، گرچه در این روایت واژه «سّم» به عنوان متعلق نهی بکار گرفته شده است؛ لکن بر اساس فهم عرفی، ملاک نهی به سّم اختصاص ندارد و

بیرون آوردن تخمک زن نامحرم و قرارداد آن در رحم همسر این مرد، هیچ تأثیری در اخراج آن از دایره حرمت ندارد.^{۶۳}

بالأخره اینکه امروزه موضوعات فراوانی یافت می شود و پس از این نیز رخ خواهد نمود که در عصر حضرت رسول و ائمه علیهم السلام از آنها خبری نبوده است تا حکمشان از سوی آن ذوات مقدس اعلام گردد. تطبیق احکام اسناد موجود بر بسیاری از این موضوعات در قالب پدیده ای به نام تنقیح مناط، پیشنهاد عملی این نوشتار است. و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین.

می توان حکم مذکور را با الغای خصوصیت و تنقیح مناط به مبم هسته ای و سایر سلاحهای کشتار جمعی که با آلوده کردن هوا، زمین و آب، فراتر از عرصه درگیری را دربر می گیرند و باعث کشتار کودکان، زنان، پیران و مسلمین ساکن در آن بلاد می گردند؛ تعمیم داد.

۲- تلقیح مصنوعی یکی دیگر از مسائل نوظهور بوده که با پیشرفت دانش بشری مطرح شده است. گونه های مختلفی برای این راهکار تولید مثل وجود دارد که برای به دست آوردن حکم برخی موارد آن به الغای خصوصیت و تنقیح مناط تمسک شده است. به عنوان نمونه: در یکی از صور تلقیح مصنوعی، نطفه زنی در رحم زن نازا تزریق می شود تا پس از آمیزش شوهرش با او از ترکیب آب مرد با این تخمک، نطفه فرزندی بسته شود. برخی با استناد به روایاتی که بیانگر حرمت انعقاد نطفه از آب مرد و زن نامحرم می باشد^{۶۴}، حکم وارده را به فرع مذکور تعمیم داده اند. به این بیان که گرچه مورد روایات، قرار دادن منی در رحم زنی است که بر مرد حرام است؛ لکن با الغای خصوصیت از آن، دایره حکم، موردی که از آب مرد و تخمک زن نامحرم نطفه بسته شود را نیز دربر می گیرد؛ زیرا در نهایت از ترکیب آب دو نامحرم باروری حاصل شده است و

پی نوشت:

۱۰. ر.ک: حر عاملی، محمد بن حسن، «وسائل الشیعة»، ج ۲۰، باب ۱۸ از ابواب ما یحرم بالمصاهرة، ص ۴۵۷، ح ۲.
۱۱. ر.ک: هاشمی شاهرودی، سید محمود (مقرر)، «بحوث فی علم الاصول»، ج ۴، صص ۲۶۳-۲۶۰.
۱۲. ر.ک: محقق داماد، سید محمد، «کتاب الخمس»، ص ۶۵.
۱۳. ر.ک: موسوی خمینی، شهید سید مصطفی، «تحریرات فی الاصول»، ج ۵، ص ۱۹۱.
۱۴. «همانا پیامبر صلی الله علیه و آله از بیع غرری نهی فرمودند». ابن حیون، نعمان بن محمد، «دعائم الاسلام»، ج ۲، کتاب البیوع و احکامها، ص ۲۱، ح ۳۴.
۱۵. ر.ک: وحید بهبهانی، محمدباقر، «حاشیه مجمع الفائدة و البرهان»، ص ۵۲۶؛ مراغی، سید میرعبدالفتاح، «العناوین الفقهیة»، ج ۲، صص ۳۱۳-۳۱۲؛ امام خمینی، سید روح الله، «کتاب البیع»، ج ۵، ۲۹۸؛ امام خامنه‌ای، سید علی، «ثلاث رسائل فی الجهاد»، ص ۲۲۳.
۱۶. ر.ک: موسوی خمینی، شهید سید مصطفی، «تحریرات فی الاصول»، ج ۵، ص ۱۹۲.
۱۷. ر.ک: اشتهازدی، علی پناه، «تقریر بحث السید البروجردی»، ج ۱، صص ۳۲۱-۳۲۰؛ مرتضوی لنگرودی، سید محمد حسن، «الدر النضید»، ج ۱، ص ۲۹۰.
۱۸. ر.ک: امام خمینی، سید روح الله، «کتاب الخلل فی الصلاة»، ص ۱۴۸.
۱۹. ر.ک: سبزواری، سید عبدالاعلی، «مذهب الاحکام»، ج ۲۹، ص ۲۳۹؛ سبحانی، جعفر (مقرر)، «تهذیب الاصول»، ج ۲، صص ۱۰۸-۱۰۷؛ مکارم شیرازی، ناصر، «انوار الفقاهة - کتاب الخمس و الانفال -»، ص ۶۱۱.
۲۰. ر.ک: همدانی، آقا رضا، «مصباح الفقیه»، ج ۲، ص ۸۸؛ فاضل لنکرانی، محمد، «تفصیل الشریعة - الخمس و الانفال -»، ص ۵۸۶.
۲۱. ر.ک: حلی (علامه)، حسن بن یوسف، «اجوبة المسائل المهنائیة»، ص ۲۴.
۲۲. «نماز و دعایشان کنار خانه خدا چیزی جز سوت و کف

۱. ر.ک: حلی (علامه)، یوسف بن مطهر، «نهاية الوصول»، ج ۴، ص ۱۶۵؛ تونی، عبدالله، «الواقیة»، ص ۲۳۸؛ قدسی، احمد (مقرر)، «انوار الاصول»، ج ۲، ص ۴۷۴....
۲. ر.ک: بحرانی، یوسف، «الحدایق الناضرة»، ج ۱، صص ۵۶ و ۳۳۱؛ تونی، عبدالله، «الواقیة»، صص ۲۲۹-۲۲۸.
۳. برای دیدگاه اول ر.ک: سبحانی، جعفر، «الانصاف فی مسائل دام فیها الخلاف»، ج ۲، ص ۴۳۲؛ برای دیدگاه دوم ر.ک: فاضل لنکرانی، محمد، «تفصیل الشریعة - حج -»، ج ۱، ص ۳۸۱؛ قیصری، محمد حسن (مقرر)، «کتاب البیع»، صص ۲۲۲ و ۴۸.
۴. در برخی نوشته‌ها نیز به وجود دو شکل برای تنقیح مناط تصریح شده است. ر.ک: سبزواری، سید عبدالاعلی، «مذهب الاحکام»، ج ۱۲، ص ۱۹۰.
۵. «عن زواره قال: قلت اصاب ثوبی دم رعاف او غیره او شیء من منی فعلمت اثره الى ان اصاب له الماء فاصبث و حضرت الصلاة و نسیت ان یتوبی شیئاً و صلیت ثم انی ذكرت بعد ذلك قال تعید الصلاة و تغسله...». حر عاملی، محمد بن حسن، «وسائل الشیعة»، ج ۳، باب ۴۱ از ابواب النجاسات و الاوانی و الجلود، صص ۴۸۰-۴۷۹، ح ۲.
۶. «قال اذا لم یدر فی ثلاث هو او فی اربع و قد احرز الثلاث قام فاضاف الیهما اخرى و لا ینقض الیقین بالشک...». همان مدرک، ج ۸، باب ۱۰ از ابواب خلل الواقع فی الصلاة، ص ۲۱۷، ح ۲.
۷. «... پس به سوی خدا بشتابید و خرید و فروش را رها کنید». سوره جمعه: ۶۲، آیه ۹.
۸. «گرفته نمی‌شود زیرا خدای تعالی می‌فرماید: هر که در آن وارد شود در امان است». (سوره آل عمران: ۳، آیه ۹۷)، حر عاملی، محمد بن حسن، «وسائل الشیعة»، ج ۱۳، باب ۱۲ از ابواب کفارات الصید و توابعها، ص ۳۳، ح ۱.
۹. «و [بر شما حرام شده است] دختران همسرانان که در دامان شمایند». سوره نساء: ۴، آیه ۲۳.

- زین نبود». سوره انفال: ۸، آیه ۳۵.
۳۳. رک: امام خامنه ای، سید علی، «غناء»، صص ۵۱۶-۵۱۵
۳۴. رک: فاضل لنکرانی، محمد، «تفصیل الشریعة - الحدود -»، ص ۴۰.
۳۵. به نقل از: طباطبایی (حکیم)، سید محسن، «مستمسک العروة الوثقی»، ج ۱۲، ص ۵۰.
۳۶. رک: هاشمی شاهرودی، سید محمود، «قاعدة الفراغ و التجاوز»، ص ۱۲۲.
۳۷. رک: امام خمینی، سید روح الله، «کتاب الطهارة»، ج ۳، صص ۱۸۷-۱۸۶.
۳۸. رک: پیغمبرپور، سید رضا (مقرر)، «نظام الارث»، ص ۸۴.
۳۹. «و دو عادل از خودتان را گواه بگیرید». سوره طلاق: ۶۵، آیه ۲.
۳۰. رک: سبحانی، جعفر، «نظام القضاء و الشهادة»، ج ۲، ص ۳۶۳.
۳۱. رک: حلی (علامه)، حسن بن یوسف، «نهاية الوصول»، ج ۳، ص ۵۱۵؛ حکیم، سید محمد تقی، «الاصول العامة للفقهاء المقارن»، صص ۳۰۰-۲۹۹.
۳۲. رک: روزدری، مولاعلی، «تقریرات آية الله المجدد الشیرازی»، ج ۱، ص ۱۶۹؛ آملی، میرزا محمد تقی، «مصباح الهدی»، ج ۷، ص ۸۶.
۳۳. رک: حلی (علامه)، حسن بن یوسف، «نهاية الوصول»، ج ۳، ص ۵۱۵؛ حکیم، سید محمد تقی، «الاصول العامة للفقهاء المقارن»، صص ۳۰۰-۲۹۹.
۳۴. رک: بحر العلوم، سید مهدی، «الفوائد الرجالية»، ج ۳، ص ۲۱۴؛ امام خمینی، سید روح الله (مقرر)، «لمحات الاصول»، ص ۲۷۲؛ موسوی گلپایگانی، سید محمد رضا، «کتاب القضاء»، ج ۱، ص ۳۴۰.
۳۵. علی دوست، ابوالقاسم، «فقه و مصلحت»، ص ۴۷۹.
۳۶. رک: طباطبایی (مجاهد)، سید محمد، «مفاتیح الاصول»، ص ۱۵۷؛ سبحانی، جعفر، «الانصاف فی مسائل دام فیها الخلاف»، ج ۲، ص ۴۴۲؛ میرخلیلی، سید احمد، «فقه و قیاس»، ص ۳۱۷.
۳۷. کلاتیری، علی اکبر، مقاله «مفهوم اعتبار و مکانیزم تنقیح مناط»، فصلنامه مطالعات اسلامی، شماره ۸۱، ص ۱۴۲.
۳۸. رک: نجفی، محمد حسن، «جواهر الکلام»، ج ۷، ص ۳۱۷.
۳۹. رک: علوی، سید عادل (مقرر)، «القصاص علی ضوء القرآن و السنة»، ج ۱، ص ۱۰۷؛ از همین نویسندگان، «القول الرشید»، ج ۱، صص ۴۳۱ و ۴۳۷؛ اردکانی، مرتضی، «الاجتهاد و التقليد»، ص ۶.
۴۰. رک: آشتیانی، میرزا محمد حسن، «کتاب القضاء»، ج ۱، ص ۳۶۹.
۴۱. رک: مشکینی اردبیلی، ابوالحسن، «کفایة الاصول - محشی -»، ج ۴، ص ۴۴۷؛ جزایری، محمد جعفر، «منتهی الدرایة»، ج ۷، ص ۱۸۵.
۴۲. رک: حلی (علامه)، حسن بن یوسف، «نهاية الوصول»، ج ۴، ص ۲۹؛ قمی، میرزا ابوالقاسم، «قوانین الاصول»، ج ۳، ص ۱۹۵؛ شعرانی، ابوالحسن، «المدخل الی عذب المنهل»، ص ۱۸۶؛ ...
۴۳. «و اگر نداند در رکعت سوم است یا چهارم - در حالیکه رکعت سوم را احراز نموده است - برخیزد و یک رکعت دیگر بیفزاید و چیز دیگری بر او نیست و یقین خود را با شک نقض نکند». حرعاملی، محمد بن حسن، «وسائل الشیعة»، ج ۸، باب ۱۰ از ابواب الخلل الواقع فی الصلاة، ص ۲۱۷، ج ۲.
۴۴. رک: طوسی، محمد بن حسن، «تهذیب الاحکام»، باب الاحداث الموجبة للطهارة، ج ۱، ص ۸، ج ۱۱.
۴۵. رک: طوسی، محمد بن حسن، «الاستبصار»، ج ۱، ابواب تطهیر الثیاب و البدن من النجاسات، ص ۱۸۳، ج ۱۳.
۴۶. رک: جزایری، محمد جعفر، «منتهی الدرایة»، ج ۷، صص ۱۸۵-۱۸۴.
۴۷. رک: مبلغی، احمد، مقاله وجدان فقهی و راههای انضباط بخشی به آن در استنباط، فصلنامه فقه اهل بیت علیهم السلام، شماره ۲۱، ص ۱۰۴.

۴۸. مثل فهم خصوص اکل از کریمه «حرمت علیکم المیتة». (سوره مائده: ۵، آیه ۳) و خصوص حرمت نکاح از کریمه «حرمت علیکم امهاتکم». (سوره نساء: ۴، آیه ۳) و خصوص اکل و شرب از روایت «انه نهی عن آئیه الذهب و الفضة». (حر عاملی: محمد بن حسن، «وسائل الشیعة»، ج ۳، باب ۶۵ از ابواب النجاسات و الاوانی و الجلود، ص ۵۰۶، ح ۳). در اینباره ر.ک: خویی، سید ابوالقاسم، «فقه الشیعة - کتاب الطهارة-»، ج ۶، ص ۳۰.

۴۹. ر.ک: امام خمینی، سید روح الله، «المکاسب المحرمة»، ج ۱، صص ۲۸۶ و ۳۹۸.

۵۰. ر.ک: شهید صدر، سید محمد باقر، «بحوث فی شرح العروة الوثقی»، صص ۵۵ - ۵۴.

۵۱. ر.ک: عاملی (موسوی)، محمد بن علی، «مدارک الاحکام»، ج ۱، ص ۲۲؛ همدانی، آقا رضا، «مصباح الفقیه»، ج ۲، ص ۸۸؛ موسوی خلخالی، سید رضا (مقرر)، «معتمد العروة الوثقی»، ج ۱، ص ۴۴.

۵۲. ر.ک: تجلیل تبریزی، ابوطالب (مقرر)، «کتاب البیع»، ص ۴۶۰.

۵۳. ر.ک: شهید صدر، سید محمد باقر، «بحوث فی شرح العروة الوثقی»، ج ۱، ص ۵۴.

۵۴. اصفهانی، محمد حسین، «صلاة المسافر»، ص ۹۵.

۵۵. طباطبایی (حکیم)، سید محسن، «مستمسک العروة الوثقی»، ج ۷، ص ۲۳۶.

۵۶. حر عاملی، حسن بن یوسف، «وسائل الشیعة»، ج ۲۱، ص ۲۷۶، باب ۲۰ از ابواب المهور، ح ۴.

۵۷. امام خمینی، سید روح الله، «کتاب البیع»، ج ۱، ص ۱۴۱؛ همچنین ر.ک: جزایری، محمد جعفر، «هدی الطالب»، ج ۱، ص ۵۵۹.

۵۸. از باب نمونه در مثال «الخم حرام لانه مسکر» برخی سرایت حکم به سایر مسکرات را از باب منصوالة دانسته‌اند. ر.ک: نائینی، محمد حسین، «المکاسب و البیع»، ج ۲، ص ۲۰. اما برخی دیگر آنرا از باب مناسبت حکم و موضوع ذکر کرده‌اند. ر.ک: خوانساری، سید احمد، «جامع

المدارک»، ج ۲، ص ۵۹۵.

۵۹. هاشمی شاهرودی، سید محمود، مقاله «روش استدلال در علم فقه»، فصلنامه تخصصی فقه اهل بیت علیهم السلام، شماره ۷۹، ص ۱۲.

۶۰. حر عاملی، محمد بن حسن، الاصول المهمة، ج ۱، باب ۲۶ از ابواب کلیات المتعلقة باصول الفقه، ص ۵۵۴، ح ۲.

۶۱. همان مدرک، ج ۱۵، باب ۱۶ از ابواب جهاد العدو، ص ۶۲، ح ۱.

۶۲. ر.ک: همان مدرک، ج ۲۰، باب ۴ از ابواب نکاح المحرم، ص ۳۱۸، ح ۱.

۶۳. ر.ک: مومن قمی، محمد، مقاله سخنی درباره تلقیح، فصلنامه فقه اهل بیت علیهم السلام، شماره ۴، ص ۶۰.

